

○ انقلاب اسلامی و ساخت هویت حوزه‌ای

انقلاب اسلامی و در پی آن، تأسیس نظام جمهوری اسلامی، موجب مناسبات جدیدی در روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شد و گفتمان نوینی پدید آورد که هدف آن، نوسازی جامعه براساس احکام شریعت بود. در گفتمان جدید، سازه‌های هویت از طریق الهیات سیاسی مبتنی بر اسلام شیعی، ترسیم قدرتمندی از هویت شهروند مسلمان فراهم آورد که مورد پذیرش داوطلبانه بسیاری واقع شد. این منطق ارزشی، یک نظام معنایی تازه به وجود آورد که شالوده ساخت هویت جدید برای کنش‌گران انقلابی بود. در این میان، تداخل و تطابق منافع و اهداف نهاد روحانیت با نظام سیاسی و ایجاد نوعی تعلق و هم‌نوایی میان این دو، موقعیت و هویت تازه‌ای برای حوزه دین و حاملان آن پدید آورده است. در این دوران، هویت دینی به شدت تقویت شد و تمام عرصه‌های زندگی



علیرضا زهیری
پژوهشگر پژوهشگاه
علوم و فرهنگ اسلامی

سیاسی و اجتماعی ایرانیان را تحت تأثیر قرار داد و نخبگان مذهبی، «سیاست اسلامی» را جای‌گزین الگوهای نوسازی کردند. از سوی دیگر، نقش و موقعیت نیروهای اجتماعی نیز در معرض دگردیسی واقع شد. پهلوگرفتن امر دینی در کنار امر سیاسی، به گروه‌بندی‌هایی درون نهاد حوزه و روحانیت انجامیده است. نهاد حوزه و روحانیت، نقشی اساسی در نظام‌مندساختن جامعه اسلامی بر بنیان‌های دینی داشته است و از طریق تأثیرگذاری بر فرایندهای درون‌دادی نظام (تقاضاها و حمایت‌ها) و نیز فرایندهای برون‌دادی (تصمیمات سیاسی و سیاست‌گذاری)، نوعی هم‌پیوندی با نظام سیاسی برقرار ساخته است. تداخل و تطابق منافع و اهداف نهاد روحانیت با نظام سیاسی و ایجاد نوعی تعلق و هم‌نوایی میان این دو، موقعیت و هویت تازه‌ای برای حوزه دین و حاملان آن پدید آورده است. اکنون پرسش این است، چه ترسیمی از هویت کنونی حوزه‌ای بودن می‌توان ارائه کرد؟

مفهوم هویت حوزه‌ای

هویت به مثابه پدیده‌ای سیال و چندوجهی، حاصل یک فرایند مستمر تاریخی است که با تأثیر شرایط محیطی، همواره در حال تغییر است. این که عناصر تشکیل‌دهنده هویت چیست، موضوع مطالعات گسترده‌ای است که در باب شناسایی ملت‌ها، جوامع و گروه‌ها صورت می‌گیرد. پس

هویت، عبارت از مجموعه خصوصیات و مشخصات اساسی اجتماعی، فرهنگی، روانی، فلسفی، زیستی و تاریخی هم‌سان است که به رسایی و روایی بر ماهیت یا ذات گروه به معنای یگانگی یا همانندی اعضای آن با یک‌دیگر، دلالت کند و آن‌ها را در یک ظرف زمانی و مکانی معین به‌طور مشخص و قابل قبول و آگاهانه از سایر گروه‌ها و افراد متعلق به آن‌ها متمایز سازد.^۱

هویت‌ها ممکن است از طریق تعلق افراد به ارزش‌های دینی، تاریخی و محیط اجتماعی‌ای که در آن زیست می‌کنند، شکل بگیرد. در این میان، ارزش‌های دینی هم جنبه شناختی هویت فرد دین‌دار را تبیین می‌کند و هم رفتار تکلیفی او را معین می‌سازد. بنابراین، هویت فرد مؤمن، ایمان و اعتقاد او به ارزش‌های دینی، از یک سو و عمل به تکالیف شرعی از دیگر سو می‌باشد. این جنبه از هویت در فهم هویت حوزه‌ای، اهمیت بسزایی دارد. درعین حال، انباشت تجربه زیست تاریخی و کیفیت مناسبات آنان با نظام کلان اجتماعی، لایه‌های دیگری به هویت آنان افزوده است. بدین ترتیب، برای فهم هویت حوزه‌ای، نگاهی به تبارشکل‌گیری حوزه‌های علمیه و فلسفه وجودی آن‌ها خواهیم داشت.

الف) تبارشکل‌گیری حوزه‌های علمیه

عالمان دینی و روحانیت شیعه چه در عصر امامان معصوم علیهم‌السلام که به محدثان و راویان حدیث شهرت داشتند و چه در دوران غیبت و نبود

عالمان دینی و روحانیت شیعه چه در عصر امامان معصوم علیهم‌السلام که به محدثان و راویان حدیث شهرت داشتند و چه در دوران غیبت و نبود دست‌رس به امام معصوم علیهم‌السلام که به عنوان نایبان آنان، مرجعیت مستقلی یافتند، کارویژه‌های مشترکی داشتند. علامه طباطبائی معتقد بود: تشخیص علمی احکام دین برجماعت مسلمانان لازم است و از وظایف شرعی و ضروری آن‌هاست.

دست‌رس به امام معصوم علیه السلام که به عنوان نائبان آنان، مرجعیت مستقلی یافتند، کارویژه‌های مشترکی داشتند. علامه طباطبائی معتقد بود: تشخیص علمی احکام دین بر جماعت مسلمانان لازم است و از وظایف شرعی و ضروری آنهاست. وی به دلیل گستردگی آموزه‌های دینی، این وظیفه را برای همه افراد امکان‌پذیر نمی‌دانست و تنها شمار اندکی از میان آنان را قادر به چنین تشخیصی می‌دانست. بنابراین، از نظر ایشان افرادی که این توانایی را ندارند، باید به افراد آگاه از احکام و آموزه‌های دین مراجعه کنند. به این افراد، مقلد و به افراد عالم در دین، مجتهد گفته می‌شود.^۲

تبـار شکل‌گیری حوزه روحانیت شیعه، چه در زمان مرجعیت علمی و دینی امامان معصوم علیهم السلام و چه در دوران مرجعیت نائبان ایشان یا همان عالمان دینی، نشان از آن دارد که عموم مردم دین‌دار، امور دینی خود را از طریق آنان پی می‌گرفتند. با آغاز غیبت کبری،

نقش فقیهان و عالمان دین افزایش یافت و اجتهاد، سرآغاز شکل‌گیری سازمان روحانیت شد. حوزه علمیه که خاستگاه این جریان بود، در شهرهای گوناگون گسترش یافت و مراکز علمی و نهادهای آموزشی پدید آمد. حوزه‌های علمیه که براساس نیاز تاریخی شکل گرفته بودند، توانستند حجیت حضور و فعالیت خویش را نیز از نظر شرعی اثبات کنند. ضرورت آموزش روحانیون به سبک خاصی که تاکنون نیز امتداد یافته، انسجام در فعالیت‌های دینی و حرکت‌های علمی یک‌پارچه، گسترش فعالیت‌های تبلیغی و ارتقای

توانایی‌های اجتماعی، سبب شد حوزه‌های علمیه شکلی نهادی به خود بگیرند. در برخی بررسی‌ها با توجه به شاخص‌هایی که برای سازمان ذکر شده، تشکیلات روحانیت را به مثابه یک شبه‌سازمان اجتماعی در نظر گرفته است.^۳

حوزه علمیه، که به سازمان و مراکز آموزش دینی در جهان اسلام به‌ویژه در میان شیعیان گفته می‌شود و مکانی است که در آن، آموزه‌های قرآن و سنت معصومان و احکام دین را فرامی‌گیرند. این نهاد علمی، کارکردهای آموزشی، تربیتی و مدیریتی دارد و در گستره جهانی، فعالیت می‌کند. از حیث عملکردی نیز دارای سطوح سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و اجرایی در حیطه هریک از کارکردهای خویش است.^۴

برخی، حوزه‌های علمیه را اصلی‌ترین نهاد آموزش، تربیت و سازماندهی صاحب‌نظران و مبلغان اسلامی در سطوح مختلف می‌دانند که با پیشینه دراز و به منزله یک سازمان اجتماعی، دارای اهداف، ساختار، سازوکار و نقش و کارکرد درونی و اجتماعی خاصی بوده است. وی با بهره‌گیری از نظریه‌های جامعه‌شناختی درباره گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی، معتقد است که حوزه‌های علمیه از جمله سازمان‌های غیر دیوان‌سالار و از گروه‌های خودیار اجتماعی‌اند که نقش اجتماعی خود را از نظام‌های معطوف به ارزش، الهام می‌گیرند.^۵ همین امر، تفاوت سازمان روحانیت شیعه با سایر ادیان و مذاهب به شمار می‌رود. روحانیت شیعه به دلیل مشکلات و

البته مراتب علمی متفاوت مجتهدان، سلسله مراتب غیررسمی را به وجود آورده، آنان را صاحب‌عناوین و تعبیر گوناگونی چون: آخوند، ملا، شیخ، فقیه، حجة الاسلام، آیه الله، مرجع و ... نموده است. اما هیچ‌یک از این عناوین دارای رده‌بندی رسمی نیستند و امتیازی طبقاتی برای آنان قلمداد نمی‌شود. بلکه این مراتب بیشتر تحت تأثیر توانایی‌های برجسته علمی و نفوذ اجتماعی حاصل می‌شود.

محدودیت‌های تاریخی، درعین‌حالی که دارای نظم و انسجام بوده است، به صورت مراکز علمی و مدرسه‌های متعدد دینی بدون آن‌که از سلسله مراتب تشکیلاتی برخوردار باشد، ادامه حیات یافته است. البته مراتب علمی متفاوت مجتهدان، سلسله مراتب غیررسمی را به وجود آورده، آنان را صاحب عناوین و تعبیر گوناگونی چون: آخوند، ملا، شیخ، فقیه، حجة الاسلام، آیه الله، مرجع و ... نموده است. اما هیچ‌یک

از این عناوین دارای رده‌بندی رسمی نیستند و امتیازی طبقاتی برای آنان قلمداد نمی‌شود.^۶ بلکه این مراتب بیشتر تحت تأثیر توانایی‌های برجسته علمی و نفوذ اجتماعی حاصل می‌شود.

بنابراین، مرجعیت شیعه در دوران آغازین تطور تاریخی خود از غیبت کبری، در قالب محدثان و مجتهدان شیعی، بیشتر مرجعیت دینی را برعهده داشتند. در این دوران، فقهای شیعه دارای تمرکز نبوده و هر یک در شهرها و مناطق شیعه‌نشین، پاسخ‌گوی پرسش‌های شرعی عامه شیعیان بودند. تبادل علمی میان مجتهدان وجود داشت و در هر دوره نیز یکی از حوزه‌های شیعه (نجف، بغداد، قم، حله و جبل عامل) مرکزیت می‌یافت. این وضعیت تا زمان شکل‌گیری دولت صفویه ادامه داشت و از این پس، موقعیت مرجعیت دچار تطور گشت. دولت صفویه برای نخستین بار در تاریخ ایران، مذهب شیعه را رسمی نمود و زمینه حضور بسیاری از علمای برجسته شیعه، همچون محقق کرکی را از سایر بلاد در ایران فراهم آمد. این رخداد دو پی‌آمد دربرداشت:

نخست، فرصتی بی‌نظیر برای رشد و توسعه

دانش فقهی شیعه ایجاد کرد و از سویی به گسترش و ترویج آموزه‌های شیعی یاری رساند. شناخت دین و ترویج و حفاظت از آن هم به لحاظ تاریخی و به عنوان وظیفه شرعی، از کارویژه‌های اصلی روحانیت به شمار می‌آمد.

دوم، زمینه دگرذیسی در هویت روحانیت شد، به‌گونه‌ای که «طی این دوره، نوعی دوگانگی در پایگاه فقهای شیعه پدید آمد. پایگاه غالب از آن فقهای متعامل با دولت بود که با بهره‌مندی از امکانات

سیاسی برای رشد و توسعه آموزه‌های فقهی شیعه، مبنای مشروعیت دولت را نیز پی‌ریزی می‌کردند. پایگاه دیگری نیز در اختیار فقهای مستقل از عرصه دولت بود.»^۷

ورود روحانیت به منصب‌ها و مسئولیت‌های حکومتی، مانند امام جمعه، شیخ الاسلام، مدرس و قاضی، آنان را به یک نیروی سیاسی - اجتماعی مؤثر مبدل ساخت. درعین حال به نظر می‌رسد روابط اخیر روحانیت با دولت، دگرذیسی چندانی در هویت گذشته این نهاد دینی پدید نیاورده است. آنان برای این ارتباطشان با دولت، اصلاتی قائل نبودند و تنها به عنوان ابزاری برای گسترش مذهب شیعه، که قرن‌ها تحت فشار و سختی دولت خلافت به سر می‌برد، بهره می‌جستند. اما آنچه بیشتر اهمیت داشت این بود که موقعیت جدید حوزویان، انسجام و نهادمندی آنان را در پی داشت و موجب تغییر در کارکردها و زمینه ورود سازه‌های جدیدی در هویتشان شد.

ب) رسالت‌ها و فلسفه وجودی حوزه

حوزه‌های علمیه از همان ابتدای پیداری خود،

نهادی رسالتی بوده و دست‌کم تا پیش از انقلاب اسلامی، از ساختار و تشکیلات منسجم و سلسله‌مراتبی برخوردار نبودند و در این راستا نهاد مرجعیت، به‌جز برخی زمان‌ها که وحدت مرجعیت مشاهده شده، در بیشتر اوقات متکثر بوده است. از این رو آنان برای اداره حوزه‌های علمی برپایه نوعی مناسبات مدرسه‌ای، به تنظیم رفتار و کارویژه‌های حوزویان می‌پرداختند. درباره این‌که حوزه علمیه چه نوع سازمانی است، بحث‌هایی درگرفته است؛ اما آنچه مهم‌تر است این‌که اولاً: بدانیم که حوزه یک نهاد و تشکیلات دینی مدنی است و ثانیاً: فلسفه وجودی آن را باید از اهداف و کارکردهایش جست‌وجو کرد.

نقش‌ها و کارکردهای اجتماعی و سیاسی حوزه‌های

علمیه و در رأس آن مرجعیت شیعه، پیشینه‌ای در دو سده اخیر دارد. با این حال، بن‌مایه مرجعیت و عالمان دینی به عنوان تبیین و ترویج‌کننده آموزه‌های مذهب و احکام شرعی، پیشینه‌ای بسیار دور دارد. بنابراین، وجه دینی مرجعیت بر وجوه اجتماعی و سیاسی آن مقدم است.

شاید در مانیفست حوزه‌های علمی، مهم‌ترین آیه‌ای که رسالت آنان را تعیین کرده است و بسیار به آن تمسک می‌جویند^۸ و نقش‌ها و کارویژه‌های سه‌گانه‌ای را برای حوزویان ترسیم می‌کند، آیه «نفر» و یا «انذار» می‌باشد:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا

قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۹.

این نقش‌ها عبارت‌اند از:

۱. درک و فهم عمیق از دین و دریافت پیام وحی از منابع دینی «لیتفقها»؛

۲. بازگشت به میان مردم، انذار و هشدار آن‌ها و ابلاغ پیام دین «لینذروا»؛

۳. تلاش برای تحقق آرمان دینی؛ به بیانی دیگر، تبلیغ هدفمند و امید به اثرگذاری آن «لعلهم يحذرون»^{۱۰}.

بنابراین، حوزویان کسانی هستند که این نقش‌ها و وظایف را برعهده می‌گیرند. اما پرسش این است، که آیا این نقش‌ها در انحصار روحانیون بوده و به آنان اختصاص دارد؟ به نظر می‌رسد پاسخ منفی است. در آیه شریفه، واژه «طایفه» به گروه خاصی اشاره ندارد.

بلکه عده‌ای می‌بایست به این امر مبادرت کنند و یافته‌های دینی‌شان را به دیگران ابلاغ کنند. بدین ترتیب، ورود به فهم دینی و ابلاغ آن به مردم در منطقه ویژه و ممنوعه برای روحانیون نمی‌باشد. اگرچه عقل اقتضا می‌کند عده‌ای خاص در امر دین نقشی تخصصی و عالمانه داشته باشند. در این باره شهید بهشتی بر این باور است که نقش روحانیون یا به تعبیر ایشان، عالمان دین، نقشی تخصصی و علمی است. بدین‌گونه هرکس در هر کسوت و شرایطی، اگر مقدمات علمی و اخلاقی را رعایت کند، یک عالم دینی یا روحانی است.^{۱۱}

درباره «طائفه» نیز گفته شده است که: طائفه

عبارت است از گروه و جماعتی که با هم «ارتباط» دارند؛ دارای سابقه هستند؛ به سمت یک هدف در حرکت و تردد هستند.^{۱۲} بنابراین، طائفه فقط عده‌ای مردمان نیستند که رسالتی بر دوش دارند، بلکه شکلی از «نهاد» به خود می‌گیرند و قابل تعریف و هویت بخش‌اند.

در حالی که برخی معتقدند، ابهام در اهداف و رسالت‌های حوزه را یکی از کاستی‌های حوزه نام برده‌اند، در پاره‌ای دیگر از منابع، اهداف و رسالت‌هایی به شرح زیر برای حوزه‌ها بر شمرده‌اند: شناخت معارف اسلامی، تبیین دین، تبلیغ دین و دعوت مردم به سوی خدا، دفاع از دین، استنباط حکم، همراه ساختن علم و اخلاق و تعهد اجتماعی، حفظ نظام اسلامی، تقویت حوزه و تربیت نیرو برای انجام رسالت‌های پیش‌گفته.

رسالت اصلی حوزه‌ها را می‌توان فرادهی و فراگیری معارف دینی در حیطه‌های مختلف با انگیزه الهی و با جهت‌گیری تربیتی و اخلاقی و انتقال آن به مردم در قالب آموزش، تبلیغ و همراه با کسب مهارت‌های جانبی مانند خطابه و مناظره دانست.

تحولات عصر جدید و گسترش فناوری و به‌ویژه پیروزی انقلاب اسلامی، تحولاتی جدی در رسالت‌های حوزه‌های علمیه پدید آورده و برآوردن نیازهای نظام حکومت اسلامی و افزایش گستره مخاطبان به همه پهنه جهان، در زمره رسالت‌های نوین آن قرار گرفته است.^{۱۳}

بنابراین، تطور تاریخی مرجعیت شیعه و نهاد روحانیت، نشان می‌دهد که دست‌کم دو عامل مهم در فرآیند هویت‌سازی جامعه حوزه‌ای، نقش‌آفرین بوده

است؛ یکی، زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و دیگری، زمینه جهانی‌شدن. موقعیت حوزویان در دوران جدید، در تعامل‌های اجتماعی دیگر بسط یافته و نقش‌های سیاسی و اجتماعی را بر عهده آنان قرار داده است. این شرایط پس از انقلاب اسلامی، هویت نسبتاً متفاوتی برای آنان رقم زده است.

از سوی دیگر، در سپهر جهانی‌شدن، حوزویان نسبت به محیط‌های بیرونی با دو مسئله روبه‌رو گشتند: یکی، ترویج و گسترش دین به سایر مناطق و اجتماعات جهانی؛ دوم، ارتقای توان مقابله با تهدیدهای فرهنگی که از محیط‌های بیرونی ناشی می‌شود. این دو عامل، ساختار درونی نهاد حوزه را تحت تأثیر قرار داده است؛ به گونه‌ای که هم اهداف و هم کارکردهای آنان را دچار دگرگونی ساخته است.

در جمع‌بندی هویت حوزه‌ای باید اشاره کرد که هویت از مفاهیم مشخص و دارای مراتب است که یکی پس از دیگری تحقق می‌یابد. این مراتب از کمینه تا بیشینه عناصر شناسایی هر پدیده مورد شناسایی را نمایان می‌سازد. هویت حوزوی نیز دارای چنین مراتبی است که به آن‌ها می‌پردازیم:

مرتب‌بندی نخست، انتظاری کمینه در باب شناسایی فرد و نهاد حوزوی است. حوزویان کسانی هستند که از طریق تعلیم در مدارس دینی، به شناخت معارف اسلامی پرداخته و تبیین، تبلیغ و دفاع از دین را بر عهده دارند. آنان در علم، پارسایی و تبلیغ، هم «ورثة الانبیاء» هستند و هم «امناء الرسول». این‌ها تشخیص اصلی و بالذات حوزه و روحانیت می‌باشد؛ اگرچه کسوت روحانی را به عنوان

حضور روحانیت در فرآیندهای سیاسی تا پیش از دهه چهل، فراز و نشیب‌های بسیاری به خود دیده بود. مبارزات روحانیت تا آن زمان، به طور عمده مبتنی بر دفاع از شریعت اسلام و مبارزه با حاکمان جور (استبداد) و سلطه اجانب (استعمار) بود. این در حالی بود که حرکت‌های آنان تغییر نظام سیاسی را دنبال نمی‌کرد.

مراتب هویت حوزه‌ای		
مرتبۀ نخست	مرتبۀ دوم	مرتبۀ سوم
<p>۱. تبیین‌کنندهٔ دین ۲. تبلیغ و ترویج‌کنندهٔ دین ۳. حفاظت‌کننده و مدافع دین</p>	<p>رویکرد دین‌دینی دارند و امر اجتماعی را درون دین جست‌وجو می‌کنند و سپس وارد کشش‌های اجتماعی می‌شوند.</p> <p>رویکردی اجتماعی‌تر دارند و از درون جامعه، امر اجتماعی را باز می‌یابند و سپس به دین ارجاع می‌دهند.</p>	<p>معتقد به رهبری و تحقق بخشی به دین در همهٔ ساحت‌های ممکن یا همان «اقامه حداکثری دین» از طریق؛ ۱. ورود به عرصهٔ سیاسی برای گسترش و حمایت از دین چه به صورت هم‌گرا و یا واگرا با قدرت سیاسی؛ ۲. تأسیس حکومت اسلامی؛ ۳. بسط و استمرار نظام امامت و ولایت و سرانجام تأسیس تمدن نوین اسلامی.</p>
هویت اصلی و شأنی		هویت اقتضایی

نماد و اسباب شناسایی ظاهری، نباید نادیده گرفت. این کارویژه‌های روحانیت، نشانگر فلسفهٔ وجودی و هویت اصلی و شأنی آنان است: «تردیدی نیست که حوزه‌های علمیه و علمای متعهد در طول تاریخ اسلام و تشیع، مهم‌ترین پایگاه محکم در برابر حملات و انحرافات و کج‌روی‌ها بوده‌اند. علمای بزرگ اسلام در همهٔ عمر خود، تلاش نموده‌اند تا مسائل حلال و حرام الهی را بدون دخل و تصرف ترویج نمایند»^{۱۴}

مرتبۀ دوم، به تشخیص اجتماعی آنان و درکشان از وجه اجتماعی دین مربوط است. این مرتبه که خود طیفی از حوزویان را دربر می‌گیرد، نقطهٔ عطف تحول از هویت شأنی به هویت اقتضایی است. برخی از حوزویان، به جنبه‌های اجتماعی دین از منظری سنتی می‌نگرند. بدین معنا که حضور اجتماعی آنان نه از سر برجسته‌سازی وجه اجتماعی دین است، بلکه به دلیل الزامات اجرایی احکام و آموزه‌های دینی می‌باشد. با هر قرائتی از دین مواجه باشیم،

پیاده‌کردن بسیاری از امور دینی در ظرف اجتماع انجام می‌گیرد. خمس، زکات، وقف و بسیاری از معاملات و حدود شرعی از این جمله امورند. تا بدین جا ویژگی حوزوی بودن، ادامهٔ مرتبهٔ اول است، اگرچه اجتماعی‌تر است و تنها در پی استنباط و بیان احکام موارد پیش‌گفته نمی‌ماند و برای خود مسئولیت اجتماعی فراتری قائل است. یکی از صاحب‌نظران پس از آن‌که دربارهٔ هویت صنفی روحانی اشاره دارد، می‌نویسد: «طلبگی، یعنی کسب علوم و معارف قرآنی و شناخت فرهنگ اسلام و ابعاد آن در نظام سراسر کوشش حوزه‌ای، توأم با عمل و اخلاص و زهد، در رابطه با تعهد و رسالت»^{۱۵}، اضافه می‌کند: «و چون روشن است که تحمل نکردن ظلم، منتهی به درگیری برای برانداختن آن می‌شود و درگیری با قدرت، ممکن نیست، پس عالمان دین باید (به عنوان تحصیل مقدمه واجب) برای تحصیل قدرت دینی و بسیج اجتماعی و پشتوانه‌های تشکیلاتی بکوشند و به ایجاد مرکزیت

دینی و قدرت مرکزی دینی ...
بپردازند، تا بتوانند وظایف الهی و اجتماعی خود را انجام دهند.^{۱۶} اما عده‌ای دیگر، نگرش‌های نوآمد و خوانش اجتماعی‌تری از دین دارند. اینان اغلب با پدیده‌های مدرن که جوامع اسلامی را درگیر خود ساخته، مواجهه دارند و برای پاسخ‌گویی به مسائل اجتماعی ناشی از آن‌ها، پویشی عینی‌تر به اجتماع و خوانشی اجتماعی‌تر از آموزه‌های دینی دارند. این دسته، از امر اجتماعی به دین بازگشت می‌کنند، برخلاف دسته اول که از درون دین، موضوعات اجتماعی را می‌یابند. بسیاری از مصلحان اجتماعی مانند سیدجمال اسدآبادی، کواکبی، رشیدرضا و حسن‌البناء و در دوران



اخیر در ایران همچون علمای مشروطه و سایر کنش‌گران حوزوی در دوران پیش و پس از انقلاب در حرکت‌های اصلاحی خود، چنین نگرش و کنش‌گری را تجربه کرده‌اند.

مرتبه سوم، انتظاری بیشینه از هویت حوزه‌ای ارائه می‌کند. آن‌گونه که برخی رسالت کلان حوزه در عصر غیبت را «پاسخ‌گویی به نیازهای ثابت و عصری بشر به دین» و به طور خلاصه «اقامه دین» می‌دانند. از این منظر، روحانیت نهادی است که غایت و هدف آن، «بسط و استمرار نظام امامت و ولایت در هر سطح ممکن» است. از این رو، غیر از فهم و دریافت دین، وظيفه سنگین رهبری و تحقق بخشی به دین در همه ساحت‌های ممکن یا همان «اقامه حداکثری دین» بر دوش آنان می‌باشد.^{۱۷}



یکی از ویژگی‌های مبارزات روحانیت مانند سایر جنبش‌های سیاسی دیگر، خصلت کمتر سازمان‌یافته آن می‌باشد. این ویژگی موجب شد تا به رغم گستره زیاد، اعضای آن به آسانی قابل تشخیص نباشند و این، در نهایت میزان ضربه‌پذیری آنان را کمتر می‌کرد. تعلق آنان به جنبش، بیشتر به طرفداری از بینش اجتماعی و یا اصول اعتقادی خاصی مربوط می‌شد که همانا اعتقادات شیعی و تبعیت کامل آنان از مراجع تقلید بود که براساس آن برای مشارکت در فعالیت‌های سیاسی آماده می‌شدند

بدین ترتیب، حوزه‌های علمیه علاوه بر شناخت و استنباط روشمند معارف دینی، دفاع و حفاظت از دین و ابلاغ، تبیین، تبلیغ و ترویج دین، می‌بایست هم برای ایجاد حکومت اسلامی تلاش کنند و هم زمینه‌های تحقق تمدن اسلامی را مهیا سازند. این جنبه از هویت حوزه‌ای، امری اقتضایی است که با مراجعه به تجربه تاریخی نیز قابل مشاهده می‌باشد. انتظارات «عصری» از حوزه، تنها به امور سیاسی منتهی نمی‌شود؛ اما عرصه سیاست به شدت آن را درگیر خود ساخته است. گاهی حوزویان برای بسط و گسترش دین و حفاظت از آن وارد کارزار سیاسی می‌شوند و گاهی سیاست، آنان را وادار به حضور در این عرصه می‌سازد.

البته خوانش‌هایی از دین، همانند آنچه در گفتمان انقلاب اسلامی ظاهر شد، رسالت «اقامه دین» را در تأسیس حکومت دینی و فراتر از آن تمدن اسلامی از حوزویان و عالمان دینی انتظار داشته است. البته در این مرتبه که وجه سیاسی هویت حوزوی برجسته شده است، باید گفت که کنش‌گری سیاسی نه هدف، بلکه وسیله تحقق و گسترش دین به شمار می‌آید.

هویت حوزه‌ای و سیاست‌ورزی

بارها گفته شده و بسیار در متون به تجربه سیاست‌ورزی روحانیت اشاره شده است. تحلیل‌های فراوان و درعین حال آمیخته با ذهنیت‌ها و اغراض ناگزیر افراد، همواره حاشیه‌هایی را درباره

نسبت میان روحانیت شیعه با نظر و عمل سیاسی پدید آورده است. بدون آن که خود را درگیر آن حاشیه‌ها سازیم، باید اذعان کنیم که تاریخ دو قرن گذشته گواه روشنی بر ورود آنان به امور سیاسی بوده است. از جنگ‌های ایران و روس گرفته تا نهضت‌های تنباکو و مشروطیت و ملی شدن صنعت نفت در ایران و انقلاب ۱۹۲۰ در عراق و سرانجام انقلاب اسلامی ایران و سایر مسائل خرد و

کلانی که روحانیت را به امور سیاسی امتزاج داده است. اما آنچه محل پرسش است این‌که آیا در گذشته، حوزه و روحانیت رفتار سیاسی خود را بر مبنای کنش‌های تنظیمی می‌کردند و یا کنش‌گران خاصی همچون مراجع و عالمان مشارکت‌جو، سامان سیاسی را پیش می‌بردند؟

حضور روحانیت در فرآیندهای سیاسی تا پیش از دههٔ چهل، فراز و نشیب‌های بسیاری به خود دیده بود. مبارزات روحانیت تا آن زمان، به طور عمدۀ مبتنی بر دفاع از شریعت اسلام و مبارزه با حاکمان جور (استبداد) و سلطۀ اجانب (استعمار) بود. این در حالی بود که حرکت‌های آنان تغییر نظام سیاسی را دنبال نمی‌کرد. براین اساس، در مقاطع مختلف تاریخی، خیزش‌هایی را شاهد هستیم که روحانیون نقش‌های برجسته‌ای در آن‌ها ایفا می‌کنند؛ اما مشکل سازمان روحانیت این بود که تفکر سیاسی، یک تفکر فراگیر در میان آنان نبود و این امر ناشی از شرایط مختلف تاریخی - مانند وجود اختناق و تعریض حکومت‌های استبدادی نسبت به روحانیت، سرخوردگی آنان از نتایج مبارزات، وجود مشکلات ساختاری ناشی از عدم نهادینگی و وجود جریان‌های پراکنده و ناپیوسته و شکاف میان آموزه‌ها و کارویژه‌های سیاسی، اجتماعی

آنان - می‌باشد.^{۱۸}

در جریان اعتراض‌های ابتدای دهه چهل و با آغاز نهضت امام خمینی، برای اولین بار در تاریخ مبارزات روحانیت، علما و مراجع دینی در یک ائتلاف گسترده، رهبری مخالفان رژیم را برعهده گرفتند و یک پارچه وارد صحنهٔ سیاسی کشور شدند. آیه‌الله خامنه‌ای در خاطره‌های خود می‌گوید: «در آن زمان دستگاه با یک حادثهٔ

غیرمنتظره روبه‌رو شده بود؛ یک حادثهٔ ناشناخته ... روحانیون در هیچ امری تا آن روز به صورت عمومی و دسته‌جمعی حضور نداشتند. بنابراین، دستگاه حق داشت که کنه قضایا را درک نکند.»^{۱۹} از این پس، روحانیت در رویکردی تازه به سیاست، نگرشی نهادی یافت بدون آن‌که سازمان سیاسی شود.

یکی از ویژگی‌های مبارزات روحانیت مانند سایر جنبش‌های سیاسی دیگر، خصلت کمتر سازمان‌یافتهٔ آن می‌باشد. این ویژگی موجب شد تا به‌رغم گسترهٔ زیاد، اعضای آن به آسانی قابل تشخیص نباشند و این، در نهایت میزان ضربه‌پذیری آنان را کمتر می‌کرد. تعلق آنان به جنبش، بیشتر به طرفداری از بینش اجتماعی و یا اصول اعتقادی خاصی مربوط می‌شد که همانا اعتقادات شیعی و تبعیت کامل آنان از مراجع تقلید بود که براساس آن برای مشارکت در فعالیت‌های سیاسی آماده می‌شدند.^{۲۰} البته این بدان معنا نیست که روحانیت از یک چارچوب اصولی برای مبارزات خود برخوردار نبوده است، بلکه درست برعکس، امام خمینی که طلایه‌دار این موج جدید برضد نیروهای استبداد بود، براساس خطوط اصلی تفکر سیاسی خود، به طور بنیادین، رفتار سیاسی خود را تنظیم و عرضه

مراتب هویت حوزه‌ای	سطوح درگیر شدن در سیاست
مرتبه نخست	عدم درگیری در سیاست (غیرعلاقه‌مند به سیاست)
مرتبه دوم	از دخالت محدود از سیاست با هدف تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی تا علاقه‌مند به مشارکت فعال اجتماعی دارای پیامدهای سیاسی
مرتبه سوم	مشارکت فعال سیاسی از شرکت در بحث‌های سیاسی، عضویت انفعالی و در مرحله بالاتر، عضویت فعال در سازمان‌های سیاسی تا کارزار برای تحصیل مقامات سیاسی و یا داشتن مقام سیاسی.

ضعیف



شدید

کمینه



بیشینه

۱. هرچه داعیه‌های سیاسی و اجتماعی مذهب بیشتر باشد، احتمال دخالت روحانیون در زندگی سیاسی بیشتر می‌شود؛

۲. هرچه روحانیون یک مذهب، به عنوان یک نیروی سیاسی از نظر تاریخی، موقعیت ممتاز و قوت بیشتری داشته باشند، احتمال دخالت مستقیم و گسترده آن‌ها در سیاست افزایش می‌یابد؛

۳. هرچه امکان تعبیر و تفسیرپذیری مذهب و تطبیق آن با شرایط متحول تاریخی بیشتر باشد، توانایی روحانیون برای مداخله مستقیم در سیاست افزایش می‌یابد؛

۴. هرچه نهادهای مذهبی، سازمان‌یافته‌تر و منسجم‌تر باشند، توانایی روحانیت برای دخالت در سیاست بیشتر می‌شود.^{۲۱}

در باره گونه‌شناسی روحانیت و نسبت آن با سیاست، بحث‌های فراوانی صورت گرفته است. اغلب، منطق محققان در این گونه‌شناسی‌ها، بر پایه کردارها و پندارهای افراد و یا

نمود و پیروان وی نیز خود را مکلف می‌دانستند که در همین چارچوب اعتقادی عمل کنند.

رخداد انقلاب اسلامی به آفرینش نظم جدیدی مبتنی بر ارزش‌های دینی انجامید و رابطه میان روحانیت و نظام سیاسی، رابطه‌ای هم‌پیوند شد. پیش از این دوران، روحانیون مشارکت‌جو، بیشتر به دولت‌ستیزی و دولت‌گریزی می‌اندیشیدند؛ اما با پیروزی انقلاب اسلامی و انتقال قدرت به انقلابیون،



رخداد انقلاب اسلامی به آفرینش نظم جدیدی مبتنی بر ارزش‌های دینی انجامید و رابطه میان روحانیت و نظام سیاسی، رابطه‌ای هم‌پیوند شد. پیش از این دوران، روحانیون مشارکت‌جو، بیشتر به دولت‌ستیزی و دولت‌گریزی می‌اندیشیدند؛ اما با پیروزی انقلاب اسلامی و انتقال قدرت به انقلابیون، اندیشه دولت‌سازی، مهم‌ترین مبنای کنش سیاسی در میان آنان بود.



اندیشه دولت‌سازی، مهم‌ترین مبنای کنش سیاسی در میان آنان بود. حضور فعال روحانیون در سازه‌های حکومت و مناسبات آنان با نظام سیاسی، شرایطی پدید آورد که دخالت در سیاست، مفهومی فراتر از نظارت و ارشاد یافت و آنان در عرصه سیاست‌گذاری و اجرا نیز، نقش‌های گسترده‌ای برعهده گرفتند.

به طور کلی، احتمال دخالت روحانیون در سیاست و بروز کنش‌های سیاسی از سوی آنان، به چند عامل بستگی دارد:

جماعت‌هایی از روحانیون قرار داشته است. اگرچه این منطبق قابل دفاع است، اما نکته درخوری وجود دارد که گاهی از آن غفلت می‌شود و آن، سطح بندی امر سیاست و میزان درگیر شدن در سیاست است.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، رابطه مستقیمی میان مراتب هویت حوزه‌ای و سطح درگیر شدن در سیاست وجود دارد. آنانی که حوزوی بودن را تنها در کسب معارف دینی و ترویج آن می‌دانند، اساساً علاقه‌ای به سیاست از خود نشان نمی‌دهند. البته این عدم دخالت مربوط به علمای حاشیه‌نشینی که به دلیل محدودیت‌های سیاسی و فشارهای حاکمان از کارزارهای سیاسی کنار رفته‌اند نمی‌شود.

در مرتبه دوم نیز عالمان حوزوی که با شدت و ضعف علاقه‌مند به کنش اجتماعی هستند، قرار می‌گیرند که به‌طور معمول کنش‌گری آنان با سیاست، نقاط تلاقی پیدا می‌کند و در مرتبه بعد، کنش‌گران علاقه‌مند به مشارکت فعال سیاسی قرار دارند.

در یک جمع‌بندی باید گفت که فهم موقعیت روحانیون، بستگی تامی به موقعیت نهاد دین دارد. پیش از انقلاب، رفتارهای غیردینی و یا ضددینی حاکمان و برخی نیروهای اجتماعی تجددگرا، بخشی از کنش‌گران حوزوی را برای اقامه دین به عرصه سیاست کشاند؛ اما شرایط پس از انقلاب، موقعیت برجسته‌ای برای دین و دین‌داری پدید آورد. نقش‌های اجتماعی که امروزه نهاد دین عهده‌دار آن گشته، بسیار فراتر از نظام تعلیم و تربیت و تبلیغ دینی است. تغییر موقعیت نهاد دین، به دگردیسی موقعیت روحانیون انجامیده و ساخت هویت جدیدی برای حوزویان رقم زده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. الطایبی، علی، بحران هویت قومی در ایران، شادگان، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۳۹.
۲. طباطبائی، محمدحسین و دیگران، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، شرکت انتشار، تهران، ۱۳۴۱، ص ۳.
۳. اخلاقی، محمدعلی، شکل‌گیری سازمان روحانیت شیعه، مؤسسه شیعه‌شناسی، تهران، ۱۳۸۴، ص ۲۳.
۴. الشیخ، علی، مطالعه تطبیقی سازمان روحانیت کاتولیک و تشیع، ص ۸۹، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۹۵.
۵. الویری، محسن، «حوزه‌های علمیه»، دائرةالمعارف آموزش عالی ص ۳۶۸، زیر نظر نادرقلی قورچیان و دیگران، بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی، تهران، ۱۳۸۳.
۶. حسینی بهشتی، محمد، ولایت، رهبری، روحانیت، ص ۳۷۴-۳۷۷، بقیه، تهران، ۱۳۸۳.
۷. الشیخ، علی، مطالعه تطبیقی سازمان روحانیت کاتولیک و تشیع، ص ۹۳.
۸. برای مشاهده نمونه‌هایی از این برداشت، رک: «نشریه پیام حوزه»، ص ۱۰۴، زمستان ۱۳۷۵، ش ۱۲.
۹. شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند. چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن‌ها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند (س توبه، آیه ۱۲۲).
۱۰. تسخیری، محمدعلی، حول الشیعه والمرجعیه فی الوقت الحاضر، ص ۱۹۲، المجمع العالمی لاهل البیت (ع)، قم، ۱۴۲۲.
۱۱. حسینی بهشتی، محمد، ولایت، رهبری، روحانیت، ص ۳۷۹-۳۸۱.
۱۲. فالطائفة عبارة عن جماعة لهم ارتباط وسائقة وحركة وتردد الى الجانب الذي هو المنظور (مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۱۴۴، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰).
۱۳. الویری، محسن، «حوزه‌های علمیه»، دائرةالمعارف آموزش عالی، ص ۳۶۹.
۱۴. موسوی خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۴، عروج، تهران، ۱۳۸۹.
۱۵. حکیمی، محمدرضا، هویت صنفی روحانی، ص ۲۹، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۱.
۱۶. همان، ص ۵۵.

۱۷. هلالیان، سعید، نگاهی به حوزه؛ جایگاه‌شناسی توصیفی- تحلیلی روحانیت و حوزه‌های علمیه شیعه، ص ۵۰-۵۱، کتاب فردا، قم، ۱۳۹۳.
۱۸. زهیری، علیرضا، عصر پهلوی به روایت اسناد، ص ۲۴۴، نشر معارف، قم، ۱۳۷۹، ۱۳۷۹.
۱۹. خامنه‌ای (آیه‌الله)، سیدعلی، گذری بر «نهضت امام» از زبان مقام معظم رهبری، «مجله پانزده خرداد»، ش ۱۴، ص ۷۰، ۱۳۸۶.
۲۰. مفهوم به‌کارگرفته شده در جنبش، براساس برداشتی است از تام باتامور، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۵۶، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، کیهان، تهران، ۱۳۶۶.
۲۱. بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۲۲۲، نشر نی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۶.